



۲۰۱۷/۱۱/۱۸

م. اسحاق نگارگر

فرهنگ گذرگاه

لغات عامیانه و گفتاری دری و اصطلاحات محلی افغانستان

تدوین و نگارش: تورپیکی و عارف عزیز

روز دوم برگشت ما از مسافرت بود که خانم همسایه دروازه را تک تک کرد و پارسل‌ها به دستم داد و گفت: «یک کتاب دیگر». او غیر مستقیم به گفته همسر اشاره می‌کرد که می‌گوید: «روزی می‌رسد که در این خانه غیر از کتاب برای هیچ کس و هیچ چیز جای نماند. پارسل را باز کردم و "فرهنگ گذرگاه" را یافتم که به همت یک زوج همفکر و همدل چاپ شده است. مقدمه کتاب را خواندم که عارف جان کتاب را به همسر خویش تورپیکی جان «عزیز» تقدیم و در آن یادآوری کرده است که «با وجود ناملایمات روزگار و دوری از وطن صمیمانه مرا پشتیبانی کرده و همیشه دوستم داشته و من هم با تمام وجود دوستش دارم.»

بی اختیار داستانی به یادم آمد که حالا نمی‌دانم آنرا در کدام کتاب خوانده‌ام اما چون بیانگر نقش مثبت زن در زندگانی مرد است آن را به خاطر بانو تورپیکی عزیز و دیگر بانوانی که «با وجود ناملایمات روزگار» در کنار شوهران خود ایستاده‌اند و همانند مرکز دایره به دور خود یک خانواده همدل و صمیمی به وجود آورده‌اند؛ ذکر می‌کنم.

می‌گویند در عهد هارون الرشید از زیر زمین سکه‌ای یافتند که بر رویش نقش و نگاری دیده می‌شد ولی کس نمی‌دانست که آن سکه مال کدام سلطان بوده است. دست به دامن مردان کهن سال شهر شدند تا آن سکه را باز شناسند. مردی پیر را آوردند که قامتش خمیده بود و آن یافته را بدو نشان دادند ولی او گفت: «من نمی‌دانم ولی شاید پدرم بدانند!» هارون حیران ماند که این پیر مرد پا بر لب گور و خمیده قامت پدری هم دارد که به حساب سن این پسر آن پدر نباید مجال برخاستن از بستر داشته باشد اما برخلاف تصور او را مردی یافتند که موهای ماش و برنج داشت و با قامت استوار راه می‌رفت. هارون از او پرسید: «تو پدر این پیر رنجور استی؟» او پاسخ مثبت داد ولی در مورد سکه گفت: «من نمی‌دانم ولی شاید پدرم بدانند!»

گفتند: «تو هم پدر داری و آن پدر زنده است؟!»

گفت: «بلی من پدر دارم و زنده است.»

هارون دستور داد که پدر پیر دومی را نیز حاضر کنند. وقتی او را آوردند هارون دید که پیری صاحب هیمنه و وقار با قامتی چون تیر راست و موهای ماش و برنج که غلبه رنگ ماش در آن هویدا بود وارد شد.

هارون پرسید: «تو پدر این مرد و پدرکلان آن پیر فرتوت استی؟»

مرد گفت: «آری چنین است که خلیفه می گوید.»

هارون گفت: «سکه را کنار بگذارید و نخست راز خود را برایم بگویید که این راز بسیار جالب تر از شناخت آن سکه است.»

پیرمرد پدرکلان که جوان تر از پسر و نواسه خود بود به هارون جواب داد:

«آن یکی که نواسه من است زنی دارد که هرگز با او نمی سازد و همیشه اوقاتش از دست زن تلخ است و هنگامی که زنتش را می بیند به اصطلاح غار موش می پالد. به همین دلیل او را سال و ماه پیر نکرده بلکه لچری های زنتش پیر کرده است ولی اینکه پسر من است زنی دارد که گاهی با او می سازد و گاهی نمی سازد و بنا بر این وضعیت بهتر از پسرش است و نسبت به پسر خود جوان تر مانده است ولی من زنی دارم که هرگز مرا نیاززده و همیشه یار شاطر بوده است و نه بار خاطر.» و من هم از فرهنگ گذرگاه دریافتم که عارف جان عزیز نیز یار شاطر داشته است که در تدوین فرهنگ مساویانه با او شانه داده است. و زیر لب شعر سعدی را تکرار کردم که:

برو پنج نوبت بزنی بر درت

که یار موافق بود در برت

و اما در این پنج شش روز من مشغول ورق گردانی فرهنگ گذرگاه بوده ام. نمی گویم که فرهنگ را سرا پا خواندم که فرهنگ برای مراجعه است و نه برای خواندن اما در جریان ورق گردانی ملتفت شدم که من خود در زبانی که سال ها با آن نوشته ام چه اندازه کم سواد بوده ام و بسیار چیز ها را فهمیدم که قبلاً نمی فهمیدم.

حسن دیگر فرهنگ گذرگاه این است که زبان اصلی کلمات را نیز با اختصاراتی از قبیل (ع) برای عربی و (ت) برای ترکی و دیگران را نیز مشخص کرده است ولی در نخستین صفحه که کتاب را معرفی می کند اندک بی توجهی صورت گرفته و (تقریظ) به شکل (تقریض) آمده است که از جانب فرهنگ نویس و در فرهنگ قابل تحمل نیست.

بدبختانه زبان گفتاری از روزگار قدیم با فقدان امکانات امروزی ثبت نشده است و ما نمی دانیم که به طور مثال نویسنده تاریخ بیهقی و یا نویسنده گلستان با زن و فرزند خود چه گونه سخن می گفته اند اما امروز که این امکانات وجود دارد خوب است زبان گفتار که بالطبع عامتر از زبان نوشتن است به طور وسیع ثبت و ضبط شود.

فرهنگ گذرگاه به طور خاص برای نویسندگان و داستان نویسان که گاهی مجبور می شوند با زبان عامه مردم بنویسند که عام است ولی عامیانه نیست؛ سخت به درد می خورد و اگر من بیشتر از این بگویم می ترسم که عطار مشک باشم و حال آنکه مشک همانست که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید. برای این زن و شوهر همدل و همفکر تمنای توفیق های باز هم بیشتر می کنم. نگارگر ۱۵ نومبر ۲۰۱۷ برمنگهم